

باز تولید کلیشه یا نگرش خلاقانه؟

پرسشی پیرامون رویکردهای برنامه‌سازی نروزی در تلویزیون

نیما بهدادی مهر

۱. کارنامه تلویزیون در نوروز ۱۴۰۱ در بیانی راستگویانه نزدیکی خاصی را به بازتاب نگرش‌های ایدئولوژیک نشان می‌دهد و رویکردهای این رسانه در سریال‌سازی حول محورهایی چرخیده که سبب بازتولید کلیشه‌ها بدون نگاه‌هایی خلاقانه شده است و این یک اعتراف تلخ است که از سوی پیمان جبلی، رئیس سازمان صدا و سیما هم بیان شده است. در بخش نتیجه‌گیری این مطلب به این اشاره خواهیم کرد که چرا تلویزیون به این شرایط رسیده است. اما به طور مختصر مواردی چون استفاده از سوژه‌های بارها تکرار شده، بهره بردن از بازیگران تکراری و نسبتاً دور از ژانر کمدی، سپردن تولید سریال به سناریست‌ها و کارگردان‌هایی که آشنایی کاملی با ژانر کمدی ندارند، بی‌اعتنایی به مشاهیر فیلمنامه‌نویسی، کارگردانی و بازیگری در ژانر کمدی و در نهایت دایره بسسته و تنگ طراحی و پرداخت سوژه در بروز این وضعیت بیشترین نقش‌آفرینی را داشته‌اند.

چنین زنجیره‌ای سبب شده تا تلویزیون روز به روز از کمدی‌های مردمی فاصله بگیرد و شخصیت‌هایی که در سریال‌هایش به مردم نشان می‌دهد از متن جامعه دور باشند و مردم نتوانند با آن‌ها ارتباط بگیرند. به واقع رویکردهای جامعه‌شناختی و روان‌شناختی درست در نزدیک شدن به جامعه که به وفور در نمونه‌های برجسته سریال‌های کمدی قابل مثال زدن است جای خود را به نگرش‌هایی سطحی، موقعیت‌هایی کذایی و شخصیت‌هایی داده که بازتاب زندگی جامعه‌شان نیستند. همین نکته سبب شده تا کمتر سریال یا شخصیتی را بتوان حداقل در نیم دهه اخیر مثال زد که در حافظه عمومی ثبت یا از سوی کارشناسان و اهالی رسانه جدی گرفته شده باند و البته با استثنائاتی چون «پایتخت» و «نون‌خ» در این زمینه کاری نداریم. برای توضیح بهتر بحث ناگزیرم از اشاره‌ای مختصر به «زیرخاکی ۳» شروع کنم که مهم‌ترین مجموعه تلویزیونی در نوروز ۱۴۰۱ بود اما در کارنامه مهم مجموعه‌سازی تلویزیون برای نوروز از سال ۱۳۷۰ تاکنون جایگاه خاصی نمی‌یابد و بسیار دور از دو فصل نسبتاً موفق همین سریال می‌ایستد. صحبت از «خداداد» و «درس‌های شیرین» هم محلی از اعراب در این بحث جدی ندارد.



در شرایط سخت کنونی و دست و پا زدن مردم با بحران‌های متعدد ناشی از مسائل اقتصادی، این که رویکرد ساخت سریال‌ها رانه رضایت و خنده‌آفرینی برای مردم که صرفاً پرکردن بی‌هدف آنتن بدانیم یک خطای آشکار رسانه‌ای و فرهنگی است که نباید از سوی رسانه‌ها و منتقدان چشم‌پوشی شود

۲. اگر تهررداری از آثار موفق و سروشکل دادن به ساختار روایت و فرم اجرا اگر به هویتی مستقل برای یک سریال منجر نشود تنها یک هزینه‌سوزی آشکار از بیت‌المال است. در شرایط سخت کنونی و دست و پا زدن مردم با بحران‌های متعدد ناشی از مسائل اقتصادی، این که رویکرد ساخت سریال‌ها رانه رضایت و خنده‌آفرینی برای مردم که صرفاً پرکردن بی‌هدف آنتن بدانیم یک خطای آشکار رسانه‌ای و فرهنگی است که نباید از سوی رسانه‌ها و منتقدان چشم‌پوشی شود. در این میان «زیرخاکی» تلاش کرده تا متفاوت جلوه کند و با توجه به این که پیش از این سریال هم چالش‌های پیش‌آمده برای شخصیت‌های اصلی بیشتر بار کمیک را ایجاد می‌کرده، در سریال «زیرخاکی» هم به بستری برای خلق کمدی موفقیت‌بدل شده است.

به واقع شخصیت فریبز در سریال «زیرخاکی» همان ساده‌دل و هالوی مشهور در سناریونویسی بخش غالبی از فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی است که به واسطه موقعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیرد و تضادهایی که به لحاظ فکری یا زیستی با سلوک و رسوم آن موقعیت دارد از مخاطب خنده می‌گیرد.

اما تلاش‌ها در ۳ فصل «زیرخاکی» برای پردازش شخصیت فریبز، چه در سناریو و چه در اجرای بازیگر، چیزی فراتر از تجربه‌های برجای مانده در سینما و تلویزیون از شخصیت ساده‌لوح نیست.

به واقع اگر قرار است اشتباه گرفته شدن شخصیت ساده‌لوح فریبز را با انقلابیون و فرماندهان نظامی در سه فصل «زیرخاکی» یک جرعه و نقطه عطف پیش‌برنده در سناریو بدانیم و خطرات قدرتمندتری از این رویکرد در سناریو نویسی و اجرای بازیگران را به کناری نهیم «زیرخاکی» بسیار مجموعه مهمی جلوه می‌کند اما وقتی پای پژوهش و تورق خاطره‌ها و مقایسه تطبیقی سریال‌ها از حیث خلق شخصیت و پردازش سوژه در میان باشد «زیرخاکی» لنگی‌های مهمی به ویژه در سناریوی خود و به طور خاص در فصل سوم دارد که خاطره زیبای دو فصل اول را شاید تا

حدودی تحت‌الشعاع قرار دهد. «زیرخاکی ۳» درست از جایی آغاز می‌شود که انتهای فصل گذشته است؛ یعنی اسارت فریبز و اشتباه گرفتن او به عنوان فرمانده ارشد نظامی سبب می‌شود تا چرخه پی‌درپی اشتباه گرفته شدن فریبز با افراد دیگر همچنان ستون اصلی سناریو باشد اما اشکال در این جاست که اصلی سناریست از خلق خرده‌داستان‌های جذاب ناتوان نشان می‌دهد و فریبز را در دالان بلند موقعیت‌ها تنها می‌گذارد. در همین نقطه است که پیمان جمشیدی واکنش‌هایی ثابت و لایتغیر را نشان می‌دهد که به نوعی به یک کتاب باز برای مخاطبان بدل می‌شود. این نکته بدین معناست که مخاطبان از سناریو و شخصیت جلو می‌زنند و توان پیش‌بینی و سنجش واکنش‌ها و رخدادها را می‌یابند.

به واقع همین ضعف در سناریو سبب می‌شود تا شخصیت فریبز باغ‌پیشه و سریال «زیرخاکی ۳» در قیاس با «لیلی با من است» و شخصیت صادق مشکینی، «مارمولک» و شخصیت رضا متقالی، «مکس» و شخصیت مجید کسرای، «مرد هزار چهره» و شخصیت مسعود شصت‌چی و در نهایت «آدم‌برفی» و شخصیت عباس خاکپور به عنوان نمونه‌هایی مهم از گیرافتادن شخصیت اصلی در موقعیت‌های چالش‌برانگیز، در پله‌ای عقب‌تر بایستند و رستگاری معرفتی‌ای از جنس آن شخصیت‌ها برای فریبز باغ‌پیشه پیش نیاید.

«زیرخاکی ۳» تداعی‌گر ضعفی مهم و بارها تأکید شده در ساخت فیلم و سریال است

